

زنان تروا

ژان پل سارتر

ترجمهٔ قاسم صنعوی



بنگاه ترجمه و نشر
کتاب پارسه

زنان ترواً

شخصیت‌ها: (به ترتیب ورود به صحنه)
پوزنیدون، پالاس، هکوب، تالتی بیوس، کاساندر، آندروماک،
منلاس، هلن.

صحنه اول

پوزئیدون وارد می‌شود.

پوزئیدون من، «پوزئیدون»

خدای دریا،

رقاصه‌های سرزنده اعماق دریاها

«نره‌ئید»‌های خود را ترک کرده‌ام

و آمده‌ام تا

شعله‌ها و گلوله‌های سیاهی را

که زمانی از این پیش «تروا» بود بنگرم.

«فوابوس» و من سنگ‌ها برگرفته

و با دستان خویش دیوارهای این شهر را در

ایام بگذشته ساخته‌ایم.

من، از آن پس هماره این شهر را دوست داشته‌ام.
 [مکث. شهر را نگاه می‌کند].
 از آن دیگر هیچ باقی نخواهد ماند.
 در جنگل‌های مقدس دیگر کاهنی نخواهد بود،
 مگر آنان که مرده‌اند؛
 از معبد‌های ما خون می‌چکد.
 یونانیان آنچه را که بود در هم کوبیده‌اند.
 «ژئوس»، شاه خدایان، ای برادر من،
 بر پلکان قربانگاه تو
 یونانیان «پریام» را گردن زده‌اند
 [مکث]

آنان غنیمت‌های خود،
 زر و جواهرهای «فریژی» را همراه خواهند برد.
 این یونانیان که در انهدام شهر من حریص بودند،
 زنان و کودکان خویش را باز خواهند دید.
 ده‌بار موسم بذرافشانی رسید،
 و آنان در این مکان مانده بودند،
 و به‌سوی پیروی کشانده می‌شدند،
 و در محصور داشتن شهر پایدار بودند.
 این زمان، کار پایان پذیرفته است:
 سفینه‌های شان آماده است
 و خود در انتظار بادند.
 دلاوری نبود که پیروز شد، بلکه تزویر بود.
 مردان «تراوا»

همگی مرده‌اند.

اینان زنان «تروا» هستند.

گروهی سهم سرکردگان خواهند بود

و دیگران تسلیم قرعه خواهند شد.

این زن که رو به زمین افتاده ملکهٔ بینواست.

او بر شوهر و پسران خود می‌گرید.

این منم که شکست دیده‌ام!

چه کس آیین پرستش مرا به دیگر مردمان خواهد

رساند؟

در این سرزمین سوخته چه کس مرا محترم خواهد

شمرد؟

زن برادر من «هرا»

الاههٔ «آرگوس»

و «پالاس آتنا»، دختر برادرم

و الاههٔ «آتیک»

تا آن‌که فریگیایی‌های مرا نابود کنند

هم‌عنان شدند.

آنان به من آسیب رسانده‌اند.

من سر تسلیم فرود می‌آورم.

با این خرابه‌ها چه می‌توان کرد؟

ای شهر افتخار، بدرود!

بدرود حصارها، کنگره‌ها،

برج‌های مدور و صافِ زیبا،

دسترنج من، بدرود!